

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۰۸ دی ماه ۱۳۹۳

مصادف با: ۶ ربیع الاول ۱۴۳۶

جلسه: ۴۲

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: تنبیهات - تنبیه اول (بساطت و ترکیب مشتق)

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم که شارح مطالع و محقق شریف که حاشیه بر شرح مطالع دارند، هر کدام با بیانی بر بساطت و ترکیب مفهوم مشتق دلیلی را اقامه کرده اند. محقق شریف در مقام اشکال به شارح مطالع برای بساطت مشتق اینچنین فرمود که ناطق اگر بخواهد تحلیل به دو جزء پیدا کند و «شیء له النطق» بشود، منظور از این شیء چه مفهوم شیء باشد و چه مصداق شیء باشد، در هر صورت تالی فاسد دارد و لذا نتیجه می گیرد که شیء، نه مفهوما و نه مصداقا، در معنای ناطق اخذ نشده است. شارح مطالع برای دفاع از تعریفی که برای فکر ارائه کرده بود می خواست بگوید که الناطق مرکب، چون ناطق در مقام تحلیل به «شیء له النطق» تبدیل می شود و محقق شریف نیز بر ایشان اشکال کرده که نمی توان شیء را نه مفهوما و نه مصداقا در معنای مشتقی مانند ناطق اخذ کرد.

اشکالاتی به محقق شریف که صاحب حاشیه بر شرح مطالع است شده که اجمالا عرض می کنیم و بعد به ادله دیگر می پردازیم.

بررسی کلام محقق شریف

بخش اول سخن محقق شریف این بود که اگر مفهوم شیء در مشتق اخذ شده باشد لازم می آید عرض عام در فصل داخل شده باشد یعنی چیزی که ذاتی نیست جزء ذاتیات شیء قرار داده شود و هذا محال.

اشکال اول به شق اول کلام محقق شریف

اشکال این است که شیء عرض عام نیست و اساسا ما می توانیم آن را به عنوان یکی از ذاتیات خود ناطق در نظر بگیریم. شیئیت جزء ذاتیات ناطق است پس اشکالی ندارد که آن را در معنای مشتق اخذ کنیم. حال سوال است که چطور جزء ذاتیات نیست؟ چون شیء در واقع جنس است و درست است که جنس متوسط هم نیست بلکه جنس الاجناس است. جنس الاجناس یعنی در همه انواع جود دارد و در واقع ذاتی تمام موجودات است. پس با این وصف دیگر عرض عام در فصل داخل نشده است.

حال سوال است که آیا این اشکال واقعا وارد است یا خیر؟ یعنی اینکه به عنوان جنس الاجناس مطرح شده آیا دلیل بر این است که ذاتی است؟

واقع این است که شیء برای ناطق عرض عام است چون در تمامی مقولات نه گانه با اینکه بین آنان تباین ذاتی وجود دارد اما همه آنها در عنوان شیء با یکدیگر مشترک هستند، حال وقتی می گوئیم که در عنوان شیء مشترکند آیا این اشتراک در امر ذاتی است یا در یک امر عرضی است؟ درست است که هر یک جنس هستند و شیئیت جنس الاجناس است و در همه اینها وجود دارد اما این اشتراک، دلیل ذاتی بودن نیست برای اینکه وقتی می گوئیم ذاتی یک شیء، یعنی جزء ماهوی یک شیء است و مسئله شیئیت و وجود و امثال این موارد، از دایره ماهیت یک شیء خارجند. اگر مثلا گفتیم وجود در خداوند تبارک و تعالی هست و در ممکنات هم هست، آیا به این معناست که وجود چون برای خدا ذاتی است پس برای ممکن هم ذاتی است؟ هستی و وجود و شیئیت از ذاتیات شیء محسوب نمی شوند چون منظور از اجزاء ذاتی یک شیء یعنی اجزاء ماهوی آن مانند جنس و فصل. جنس الاجناس هم که در تمام مقولات علیرغم تباین ذاتی آنان وجود دارد، ذاتی آنها نیست لذا این اشکال به محقق شریف وارد نمی شود زیرا شیء عرض عام نیست تا گفته شود عرض عام نمی تواند داخل در فصل شود.

اشکال دوم به شق اول کلام محقق شریف

اشکالی را مرحوم آقای آخوند به محقق شریف کرده اند که به طور خلاصه عرض می کنم. اصل این سخن هم مربوط به محقق خراسانی نیست بلکه مربوط به مرحوم صدر المتالهین^۱ است و حاجی سبزواری هم آن را از صدرالمتالهین اخذ کرده و مرحوم آقای آخوند این سخن را بیان کرده است.

کلام ملاصدرا این است که اساسا ناطق فصل انسان نیست چون در معنای نطق دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه منظور تکلم و سخن گفتن یعنی همین نطق ظاهری است. وقتی می گوئیم حیوان ناطق یعنی حیوان سخن گو و متکلم و حرف زن. احتمال دوم این است که مقصود علم و قوهی درک و همان ادراک کلیات است. یعنی انسان قوه درک، تحصیل علم و افزایش معرفت و آگاهی را داراست.

اگر احتمال اول را مقصود باشد، اشکال این است که نطق ظاهری و سخن گفتن اساسا از مقوله کیف است و از جواهر نیست در حالی که وقتی می گوئیم یک چیزی ذاتی است باید جوهر باشد و ذاتی نمی تواند غیر جوهر باشد زیرا موجودات را به جواهر و اعراض تقسیم می کنیم و اعراض آن موجوداتی هستند که برای تحقق نیازمند به موضوع هستند، مقولات نه گانه مانند کم، کیف و امثال آن، از اعراض هستند یعنی برای تحقق خود نیازمند موضوع هستند. نطق به معنای تکلم و سخن گفتن یعنی نطق ظاهری از مقوله جوهر نیست بلکه از کیفیات و آن هم از کیف مسموع است بنابراین اگر به این معنا باشد قطعاً فصل نخواهد بود زیرا خصوصیت فصل این است که ذاتی باشد و نطق ظاهری فصل نیست چون قطعاً جوهر نیست.

اما احتمال دوم که نطق به معنای قوه ادراک کلیات، علم و درک است محل اختلاف است. بعضی آنرا از مقوله کیف می دانند و برخی هم آن را از مقوله اضافه می دانند و گروه سومی هم معتقدند که علم از مقوله انفعال است و هر یک از این سه گروه برای خود بیانی دارند. مثلا کسی که می گوید علم کیف است اعتقاد دارد که کیف نفسانی است و کسی که معتقد است علم از مقوله اضافه است می گوید چون علم اضافه به معلوم دارد از مقوله اضافه محسوب می شود و علت اینکه برخی علم را از

^۱. اسفار، ج ۲، ص ۲۵

مقوله انفعال می دانند این است که نفس انسانی در برابر واقعیت اثر پذیر است و نقش و تصویری از واقعیت در نفس و ذهن انسان ترسیم می شود و این پذیرش و اثری که واقعیت در نفس انسان می گذارد در واقع نفس را در برابر واقع منفع می کند. علم به این جهت از دید بعضی از مقوله انفعال است. هر کدام از این موارد هم که باشد به هر حال جوهر یعنی ذاتی نیست. پس نطق چه به معنای سخن گفتن و تکلم باشد و چه به معنای علم و درک بگیریم در هر صورت جوهر و ذاتی نیست لذا اصلا ناطق، فصل نیست.

لذا سوال است که حال که ناطق، فصل نیست پس چیست؟ ناطق برای انسان عرض خاص است. منظور از عرض خاص یعنی اینکه امری که ذاتی نیست اما خاص انسان است و این عرض خاص جانشین فصل شده است یعنی چون نمی توانیم به ذاتیات شیء احاطه پیدا کنیم و اشراف به ذاتیات شیء اساسا برای غیر از خدا ممکن نیست و اوست که احاطه به ذاتیات شیء دارد و می داند که جنس و فصل چیست لکن با آن که ما نمی توانیم به ماهیت یک شیء و اجزاء ماهوی شیء پی ببریم ولی می توانیم برخی از مختصات را ولو اینکه ذاتی نیستند برای یک شیء بیان نمائیم. در اینجا ناطقیت عرض خاص برای انسان است و قائم مقام فصل شده است. می گوئیم الانسان ماهو؟ پاسخ این است: ناطق. لذا اگر بگوئیم «الانسان شیء له النطق»، در واقع شیء بر طبق این بیان عرض عام است و این عرض عام زمانی که قیدی کنار آن قرار بگیرد تبدیل به عرض خاص می شود یعنی له النطق باعث می شود که این عرض خاص انسان شود. ما نظیر این را در موارد دیگر هم داریم. مثلا فرض کنید که اگر سوال شود حیوان چیست؟ اگر بخواهند فصلی را برای آن ذکر کنند می گویند، حساس متحرک بالاراده، که این سه کلمه با هم و در کنار هم جانشین فصل شده اند و این جانشینی در واقع جانشینی در ذاتیات است یعنی آنها ذاتیاتی دارند که ما نمی دانیم چیست و لذا بجای آن ذاتیات، چیزی را قرار داده ایم اما متحرک بالاراده به تنهایی و یا حساس به تنهایی، از ذاتیات حیوان است یا خیر را نمی دانیم بلکه می دانیم این دو جانشین فصل برای حیوان شده اند. البته وجود هر یک به تنهایی هم کافی بود یعنی خود حساس نیز به تنهایی می توانست حیوان را معرفی کند چون این خصوصیت فقط در حیوان است و یا متحرک بالاراده نیز هم اینگونه است زیرا فقط در حیوان است. البته منظور ما از حیوان معنای عام آن است که شامل انسان هم می شود.

حال اگر «شیء له النطق» عرض خاص باشد، دیگر مشکلی پیش نمی آید زیرا در اینجا شیء به عنوان عرض عام مقید به قید خاصی شده و این دو مجموعا جانشین فصل انسان شده اند پس چیزی به عنوان غیر ذاتی داخل در ذاتی نشده است یا عرض عامی داخل در فصل نشده تا اشکال کنند که محال است و بر این اساس بخواهند ترکیب را نفی کنند. این اشکالی است که محقق خراسانی به محقق شریف صاحب شرحی به حاشیه مطالع کرده اند.^۲ این در صورتی است که مفهوم شیء در معنای مشتق اخذ شده باشد.

لذا مشخص شد که اشکالی که ایشان بر شارح مطالع کرده وارد نیست. به عبارت دیگر دلیلی که محقق شریف بر بساطت معنای مشتق ذکر کرده تمام نیست.

^۲. کفایه، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹

اشکال به شق دوم کلام محقق شریف

محقق شریف می گوید: اگر مصداق شیء در معنای مشتق اخذ شده باشد مشکل این است که جهت قضیه انقلاب پیدا کند یعنی جهت قضیه ممکنه بوده و تبدیل به ضروریه می شود که تفصیل آن در جلسه قبل بیان شد.

اشکالی که در این بخش به محقق شریف شده اشکال صاحب فصول است. در بخش اول آقای آخوند به محقق شریف اشکال کرده اند و در این بخش هم صاحب فصول اشکالی را به محقق شریف کرده اند که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»